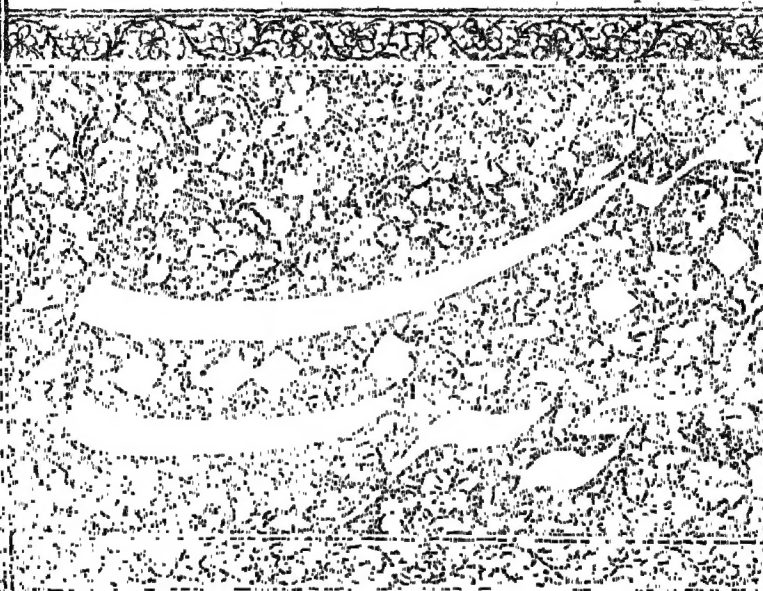


سید محمد المنیر که از مجموعه است

تصحیح و تفسیر عن ائمه الطائفة الاثني عشرية في بيان احوال النجاة و خلاص الاعمال



در بیان احوال ائمه الطائفة الاثني عشرية و شرح مختصر احوال

بطبعه محمدی محمد طبع نند

استقامت حضرت و بنده
مستدام و برون آن
بر کجاست از انوار افق
مردمان و غریب

جای فا بود آنرا مثل الف و مثال گویند چون وعد و وعد و اگر
جای عین بود آنرا مثل عین و اجوف خوانند چون قول
و قال و اگر جای لام بود آنرا مثل اللام و ناقص خوانند چون
رئی و رمی و اگر در مثل دو حرف علت باشد آنرا کیف خوانند
پس اگر حرف علت بجای فا و لام باشد آنرا الفیف مفروق خوانند
چون قات و و فی و اگر در مقابل عین لام باشد آنرا الفیف متفروق
خوانند چون طی و طوی و جمع اسماء و افعال بر هفت نوع بود
چشم است مثال است مضاعف الفیف و ناقص و هموز و اجوف
و احوال هر یکی از اینها درین کتاب روشن گردید و بعد از آنکه
فصل دانسته شد که فعل ثلاثی مجرد در سه صیغه است فعل فاعل و
هر سه فعل ماضی است و فعل ماضی آنست که دلالت کند بر زمان گذشته
و هر یکی را مستقبل است و مستقبل آنست که دلالت کند بر زمان آینده
و مستقبل فعل سه است تفعیل چون نصر یصیر و تفعیل چون ضرب
یضرب و تفعیل چون منع یمنع و مستقبل فعل دو است تفعیل چون
علم یعلم و تفعیل چون حبس یحبس و مستقبل فعل یکم است تفعیل چون

[illegible]

[illegible]

مجلس عمومی در روز پنجشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

زید و متصرفند و شاید که مستفید باشد چون زید نصیرای بود و نیز نصیرای
فصل در آنکه چون در فعل مستقبل حروف ناصبه یعنی آن و لن و لن
وکی در آید منصوب گردد و چنانچه ان اطلب و لن اطلب و اذن اطلب
وکی اطلب و نوها نیکه عوض معی است ساقط شود و نصیرای چون لن اطلب
لن اطلبوا لن اطلبوا لن اطلبوا لن اطلبوا و نون در اطلبین و اطلبوا
خود باشد که ضمیر فاعل است و اگر حروف جازمه در فعل مستقبل در آید حرف
آخر در پنج لفظ بیفتد در اطلب و احدی که غایب و اطلب احدی که مخاطب
و مونث غایب و اطلب اطلب حکایت نفس مشکلم و نوهای که عوض
رفع بوده اند ساقط شوند بجز می و حروف جازمه پنج اند لم و لم و لا و لا
امر و لای نمی و ان شرطیه چنانچه لم یضرب لم یضرب لم یضرب و لا یضرب
لما یضرب لما یضرب و آه یضرب یضرب یا یضرب و آه لا یضرب لا یضرب یا لا یضرب
آه ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب و آه و لام امر و شش صیغه غایب
شود چنانکه گذشت و در دو صیغه مشکلم نیز داخل شود چنانکه لا یضرب لا یضرب
و در شش صیغه امر مخاطب مجهول نیز داخل شود چنانکه کوئی یضرب یضرب
یضربوا یضربوا یضربوا یضربوا فصل امر مخاطب از فعل مخاطب

مجلس اول

[illegible]

منه من غير ان يفتقر الى غيره في ذاته بل هو الذي لا يحتاج الى غيره في ذاته

[illegible]

۱. کلاس است و در
 ۲. کلاس است و در
 ۳. کلاس است و در
 ۴. کلاس است و در
 ۵. کلاس است و در
 ۶. کلاس است و در
 ۷. کلاس است و در
 ۸. کلاس است و در
 ۹. کلاس است و در
 ۱۰. کلاس است و در

قِيلَ اَنَا اَخِرُ قَبْلُ در اصل قول بود کسر و و قیل بود بقاء دادند ب
 سلب حرکت قاف قول شد و او ساکن با قبل او مکسور پس و او نقل شد
 بیا و او از قلن تا آخر بالتقاسی کنین افتاد ضمیه اصل قاف باز آمد صد
 معلوم و مجهول و امر یکی شد اصل قلن معلوم و کُن است و اصل قلن
 مجهول و کُن اصل قلن امر و کُن مستقبل مجهول یُقَالُ یُقَالُ
 یَقُولُونَ تا آخر یُقَالُ در اصل یَقُولُ بود و او متحرک با قبل و حرف صحیح
 ساکن حرکت و او نقل کرده بقاء دادند و او در اصل متحرک بود
 اکنون با قبل و می مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند یُقَالُ شد
 همچنین در دیگر الفاظ و و قیلن الف بالتقاسی کنین بیفتاد و امر
 غائب مجهول یَقُلُ لَا یَقَالُ اَنَا اَخِرُ هُنَا غائب مجهول لا یَقُلُ
 لَا یَقَالُ اَنَا اَخِرُ اَسْمَ فاعِل قَائِلٌ قَائِلَانٌ قَائِلُونَ تا آخر قَائِلُ
 در اصل قَائِلٌ بود چون و او را در فعل ماضی با الف بدل کردند و را
 فاعِل نیز چنین کردند و الف را حرکت کسره دادند قَائِلٌ شد
 مفعول مَقُولٌ مَقُولَانِ مَقُولُونَ تا آخر مَقُولٌ در اصل مَقُولُ
 بود ضمیه بر و او نقل کرده با قبل دادند یک و او بیفتاد

۲۱
 در کتب کلامیه
 در کتب لغت
 در کتب نحوی
 در کتب صرفیه
 در کتب معانی
 در کتب تفسیریه
 در کتب فقهیه
 در کتب حدیثیه
 در کتب طبیه
 در کتب فنییه
 در کتب ادبییه
 در کتب تاریخیه
 در کتب جغرافیاییه
 در کتب نجومیه
 در کتب ریاضیه
 در کتب فلسفیه
 در کتب الهیاتیه
 در کتب اخلاقیه
 در کتب تربیتیّه
 در کتب اجتماعیّه
 در کتب سیاسیّه
 در کتب اقتصادیّه
 در کتب حقوقیه
 در کتب پزشکیّه
 در کتب مهندسیّه
 در کتب کشاورزیّه
 در کتب صنعتیه
 در کتب تجاریّه
 در کتب بانکیّه
 در کتب بیماریّه
 در کتب اعتباریه
 در کتب مروریّه
 در کتب دولتیّه
 در کتب نظامیه
 در کتب نظامیّه
 در کتب نظامیّه
 در کتب نظامیّه

مقول شد پس بعضی ها اصل فاء و بر وزن مقول شد و پیش بعضی ها و او زانده
 افاء و بر وزن مقول شد فصل اجوت یا ن از باب فاعل فاعل
 الیغ فروختن رسیدن ماضی معلوم باع باعاً باعاً تا آخر
 اصل باع باع بود یا سحر که قبل وی مفتوح یا را بالف بدل کرد و باع
 شد و در یغن تا آخر چون الف بالقامی ساکنین بیفتاد فتحه بار اکبر بدل
 کرد و تا دلالت کند بر آن که عین ل که فاء است یا است و او قبل
 معلوم یغ یغ یغ یغن تا آخر اصل یغ یغ بود و کسر بر یای
 بود و قبل از او یغ شد و در یغن و یغن یا القامی ساکنین فاء و امر حاضر معلوم
 یغ یغ تا آخر و اعلال بر آن قیاس است که در فل کهنه شد ثون ثقیله یغن یغن
 یغن تا آخر با نون خفیه یغن یغن امر غائب الیغ الیغ تا آخر
 باقیله کوئی الیغ الیغ یغن تا آخر خفیه الیغ الیغ یغن یغن
 الیغ تا آخر ثون ثقیله و خفیه بر آن قیاس که گذشت ماضی مجهول یغ یغن
 یغن تا آخر یغ در اصل یغ بود و کسر بر یای ثقیل بود و قبل از او یغ جزم است
 قبل یغ شد و در یغن صوت معلوم و مجهول امر کی شد و در اصل محکم است
 اصل معلوم یغن و اصل مجهول یغن و اصل امر حاضر یغن بود و قبل مجهول

مقول شد پس بعضی ها اصل فاء و بر وزن مقول شد و پیش بعضی ها و او زانده
 افاء و بر وزن مقول شد فصل اجوت یا ن از باب فاعل فاعل
 الیغ فروختن رسیدن ماضی معلوم باع باعاً باعاً تا آخر
 اصل باع باع بود یا سحر که قبل وی مفتوح یا را بالف بدل کرد و باع
 شد و در یغن تا آخر چون الف بالقامی ساکنین بیفتاد فتحه بار اکبر بدل
 کرد و تا دلالت کند بر آن که عین ل که فاء است یا است و او قبل
 معلوم یغ یغ یغ یغن تا آخر اصل یغ یغ بود و کسر بر یای
 بود و قبل از او یغ شد و در یغن و یغن یا القامی ساکنین فاء و امر حاضر معلوم
 یغ یغ تا آخر و اعلال بر آن قیاس است که در فل کهنه شد ثون ثقیله یغن یغن
 یغن تا آخر با نون خفیه یغن یغن امر غائب الیغ الیغ تا آخر
 باقیله کوئی الیغ الیغ یغن تا آخر خفیه الیغ الیغ یغن یغن
 الیغ تا آخر ثون ثقیله و خفیه بر آن قیاس که گذشت ماضی مجهول یغ یغن
 یغن تا آخر یغ در اصل یغ بود و کسر بر یای ثقیل بود و قبل از او یغ جزم است
 قبل یغ شد و در یغن صوت معلوم و مجهول امر کی شد و در اصل محکم است
 اصل معلوم یغن و اصل مجهول یغن و اصل امر حاضر یغن بود و قبل مجهول

یابغ یابغان یابغون یا آخر قیاس یقال اصل اجوف اوی با
فعل یفعل اجوف رسیدن ماضی معلوم خاف خافا خافوا
ما آخر خاف در اصل خوف بود و او متحرک قبل او مفتوح و او را بالف
بدل کردند خاف شد خفن در اصل خوفن بود کسر بود و ثقیل بود قبل او بعد
سلب کت قبل او و بالتقای مکنین یفعا و خفن شد و درین موضع بیان
باب رعایت کردند که در اصل فعل بودند لالت متحد و مستقبل معلوم
یخاف یخافان یخافون یا آخر ماضی مجهول خیف خیفاً خیفوا تا آخر
مستقبل مجهول یخاف منه امر حاضر خف خافاً خافوا تا آخر
نون ثقیله و حقیقه بر قیاس گذشته و اجوف ازین سه باب اصول مرده
اسم فاعل از باع باع و اسم مفعول مبیع در اصل مبیوع
بود ضمیه بر ثقیل بود نقل کرده با قبل او اندیش بعضی ایفا و مبیوع شد
بعده او را یا کردند و قبل او کسور کردند و نامشبه نشود با جوف اوی مبیوع شد
بر وزن یفعل و پیش بعضی او را زانده افاد مبیوع شد بر وزن مفعول ضمیه
بدل کردند مبیوع شد بر وزن مفعول اسم فاعل از خاف خائف
بر قیاس قابل اسم مفعول مخوف نه که در اصل مخوف بود و یکی از دو

اجوف اوی با
یابغ یابغان
یابغون
یا آخر
قیاس
یقال
اصل
اجوف
اوی
با
فعل
یفعل
اجوف
رسیدن
ماضی
معلوم
خاف
خافا
خافوا
ما آخر
خاف
در اصل
خوف
بود و او
متحرک
قبل او
مفتوح
و او را
بالف
بدل کردند
خاف
شد
خفن
در اصل
خوفن
بود کسر
بود و
ثقیل
بود قبل
او بعد
سلب کت
قبل او
و بالتقای
مکنین
یفعا و
خفن
شد و درین
موضع
بیان
باب رعایت
کردند که
در اصل
فعل
بودند
لالت
متحد و
مستقبل
معلوم
یخاف
یخافان
یخافون
یا آخر
ماضی
مجهول
خیف
خیفاً
خیفوا
تا آخر
مستقبل
مجهول
یخاف
منه
امر حاضر
خف
خافاً
خافوا
تا آخر
نون
ثقیله
و حقیقه
بر قیاس
گذشته
و اجوف
ازین سه
باب
اصول
مرده
اسم
فاعل
از باع
باع و
اسم
مفعول
مبیع
در اصل
مبیوع
بود
ضمیه
بر ثقیل
بود
نقل
کرده
با قبل
او
اندیش
بعضی
ایفا و
مبیوع
شد
بعده
او را
یا
کردند
و قبل
او
کسور
کردند
و نامشبه
نشود
با جوف
اوی
مبیوع
شد
بر وزن
یفعل
و پیش
بعضی
او را
زانده
افاد
مبیوع
شد
بر وزن
مفعول
ضمیه
بدل
کردند
مبیوع
شد
بر وزن
مفعول
اسم
فاعل
از خاف
خائف
بر قیاس
قابل
اسم
مفعول
مخوف
نه که
در اصل
مخوف
بود و
یکی
از دو

یابغ یابغان یابغون یا آخر قیاس یقال اصل اجوف اوی با
فعل یفعل اجوف رسیدن ماضی معلوم خاف خافا خافوا
ما آخر خاف در اصل خوف بود و او متحرک قبل او مفتوح و او را بالف
بدل کردند خاف شد خفن در اصل خوفن بود کسر بود و ثقیل بود قبل او بعد
سلب کت قبل او و بالتقای مکنین یفعا و خفن شد و درین موضع بیان
باب رعایت کردند که در اصل فعل بودند لالت متحد و مستقبل معلوم
یخاف یخافان یخافون یا آخر ماضی مجهول خیف خیفاً خیفوا تا آخر
مستقبل مجهول یخاف منه امر حاضر خف خافاً خافوا تا آخر
نون ثقیله و حقیقه بر قیاس گذشته و اجوف ازین سه باب اصول مرده
اسم فاعل از باع باع و اسم مفعول مبیع در اصل مبیوع
بود ضمیه بر ثقیل بود نقل کرده با قبل او اندیش بعضی ایفا و مبیوع شد
بعده او را یا کردند و قبل او کسور کردند و نامشبه نشود با جوف اوی مبیوع شد
بر وزن یفعل و پیش بعضی او را زانده افاد مبیوع شد بر وزن مفعول ضمیه
بدل کردند مبیوع شد بر وزن مفعول اسم فاعل از خاف خائف
بر قیاس قابل اسم مفعول مخوف نه که در اصل مخوف بود و یکی از دو

یابغ یابغان یابغون یا آخر قیاس یقال اصل اجوف اوی با
فعل یفعل اجوف رسیدن ماضی معلوم خاف خافا خافوا
ما آخر خاف در اصل خوف بود و او متحرک قبل او مفتوح و او را بالف
بدل کردند خاف شد خفن در اصل خوفن بود کسر بود و ثقیل بود قبل او بعد
سلب کت قبل او و بالتقای مکنین یفعا و خفن شد و درین موضع بیان
باب رعایت کردند که در اصل فعل بودند لالت متحد و مستقبل معلوم
یخاف یخافان یخافون یا آخر ماضی مجهول خیف خیفاً خیفوا تا آخر
مستقبل مجهول یخاف منه امر حاضر خف خافاً خافوا تا آخر
نون ثقیله و حقیقه بر قیاس گذشته و اجوف ازین سه باب اصول مرده
اسم فاعل از باع باع و اسم مفعول مبیع در اصل مبیوع
بود ضمیه بر ثقیل بود نقل کرده با قبل او اندیش بعضی ایفا و مبیوع شد
بعده او را یا کردند و قبل او کسور کردند و نامشبه نشود با جوف اوی مبیوع شد
بر وزن یفعل و پیش بعضی او را زانده افاد مبیوع شد بر وزن مفعول ضمیه
بدل کردند مبیوع شد بر وزن مفعول اسم فاعل از خاف خائف
بر قیاس قابل اسم مفعول مخوف نه که در اصل مخوف بود و یکی از دو

[illegible]

یاشد رَضِیَوْشده بعده ضمیه بر یا قِیل بود و قبل دواوند بعد حرکت
یا قِیل یا بالقای کسین بقیتا رَضِیَوْشده بر وزن ماضی مجهول
رَضِیَ رَضِیَا رَضِیَوْا بر قیاس می تا آخر مستقبل معلوم برضی رَضِیَا
یَرَضُونَ تا آخر و او را یا کردند و یا را الف واحد مخاطبه و جمع
مخاطبات اینجا و صورت موقفند و در تقدیر مخالف اصل چنین
واحد مونث تر ضِیْن بر وزن تفعیلین بود و تر ضِیْن جمع مونث بروز
تفعیل بر اصل مستقبل مجهول برضی تا آخر ناقص
یا بی تیر این باب انشیه رسیدن ماضی معلوم
حَتَّى حَتَّیَا حَتَّیَا تا آخر مستقبل معلوم بحَثی بحَثِیَان
یَحْشُونَ یَحْجُو برضی ناقص و اوی از باب فعل تفعیل
الرَّحُوسْتُ شدن ماضی معلوم رَحَوْ رَحَوْا رَحُورُ
بود ماضی مجهول رَحِی بر قیاس و عی مستقبل معلوم
یَرَحُو یَرَحُونَ تا آخر مستقبل مجهول یَرَحِی یَرَحِیَان
ناقص یا بی از باب فعل تفعیل الرَّحِی و الرَّحِیَّة جرانید
و نگاه داشتن ماضی معلوم رَعِی رَعِیَا رَعُورُ تا آخر

مستقبل معروف برعی بر میان بر عون تا آخر امر حاضر
 ارض ارضیا از رضوا تا آخر بانون ثقیله اثین ارضیا
 ارضون ارضین ارضیان ارضیان بانون خفیه
 ارضین ارضون ارضین و تم برین قیاس خوش خیا خوشا
 خوشی خوشا خوشین وارع ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین امر از رخو
 رخ ارضوا ارضوا ارضی ارضوا ارضون موقوف اسم فاعل راض
 و خاش و راج و راج بر قیاس وارع و راج اسم مفعول مری
 و خوشی و مری و مری بر قیاس و مری و مری از باب فعل تفعیل باید است
 فصل الفی مفروق از سه باب باید اول از باب فعل تفعیل چون اوقایه
 گاه و این ماضی معلوم و اوقایه و قیاس بر قیاس ماضی مستقبل معلوم
 بقی یقیان یقون تا آخر یقی و صل یعنی بود و افا و خیا و دعی
 و ضمه یا افتاد چنانکه در مری پس حکم و او این حکم و او مثال است و حکم بای
 و حکم بای نه در او با ناصبه کوئی کن یقی آه و با جازمه کوئی لم یقی
 لم یقو تا آخر اسم فاعل و اقی و اقیان و اقون تا آخر چون راج تا آخر
 اسم مفعول مونی چون مری امر حاضر مری مری و قیاس

ماضی امر امر و اما آخر مستقبل بامیران یا مرقن تا آخر جمله
در صبح دانسته شد امر حاضر او مر او مر و اما آخر اصل او مر
او مر بود و دهمزه جمع شدند اول مضموم ثانی ساکن ثانی را با و
بدل کردند برای منتهی قبل اگر اول کسبو باشد ثانی بیابدل شود و چنانکه
در امر حاضر او بیا و بکونی اندک و اگر مفتوح بود و و مبالغه شود
چنانکه کونی امر بر اصل آهن بود دهمزه ثانی بنا سبب حرکت قبل
مهموز العین صحیح الزور ناک کردن شیر زار بر زرجون خبر نصیب
مهموز اللام صحیح القوم مخمخون و کفر و چون مع مع مهموز اللام جوی
البحی آمدن بحی مخمخیا فوجا و حی بحی مخمخیا فوجی الامری بی
الای حی مهموز الفاء ناقص الای و الایان آمدن الی یائی چون
یرمی و در امر کونی ایست مزمه باشد مهموز العین مثال الکو و زده کو
کرون و آید چون عد کعد مهموز العین و لفیف مفروق الوائی عد
کرون و ای یئی چون فی یئی مهموز الفاء و لفیف مقرون الائی حی
گرفتن او حی یا حی چون طوی طوی حی مهموز الفاء و مضاعف الائمة
پیش الی کردن اتم نام چون مد مد حکم مضاعف وار و پس حکم مهموز

در صبح دانسته شد امر حاضر او مر او مر و اما آخر اصل او مر
او مر بود و دهمزه جمع شدند اول مضموم ثانی ساکن ثانی را با و
بدل کردند برای منتهی قبل اگر اول کسبو باشد ثانی بیابدل شود و چنانکه
در امر حاضر او بیا و بکونی اندک و اگر مفتوح بود و و مبالغه شود
چنانکه کونی امر بر اصل آهن بود دهمزه ثانی بنا سبب حرکت قبل
مهموز العین صحیح الزور ناک کردن شیر زار بر زرجون خبر نصیب
مهموز اللام صحیح القوم مخمخون و کفر و چون مع مع مهموز اللام جوی
البحی آمدن بحی مخمخیا فوجا و حی بحی مخمخیا فوجی الامری بی
الای حی مهموز الفاء ناقص الای و الایان آمدن الی یائی چون
یرمی و در امر کونی ایست مزمه باشد مهموز العین مثال الکو و زده کو
کرون و آید چون عد کعد مهموز العین و لفیف مفروق الوائی عد
کرون و ای یئی چون فی یئی مهموز الفاء و لفیف مقرون الائی حی
گرفتن او حی یا حی چون طوی طوی حی مهموز الفاء و مضاعف الائمة
پیش الی کردن اتم نام چون مد مد حکم مضاعف وار و پس حکم مهموز

در صبح دانسته شد امر حاضر او مر او مر و اما آخر اصل او مر
او مر بود و دهمزه جمع شدند اول مضموم ثانی ساکن ثانی را با و
بدل کردند برای منتهی قبل اگر اول کسبو باشد ثانی بیابدل شود و چنانکه
در امر حاضر او بیا و بکونی اندک و اگر مفتوح بود و و مبالغه شود
چنانکه کونی امر بر اصل آهن بود دهمزه ثانی بنا سبب حرکت قبل
مهموز العین صحیح الزور ناک کردن شیر زار بر زرجون خبر نصیب
مهموز اللام صحیح القوم مخمخون و کفر و چون مع مع مهموز اللام جوی
البحی آمدن بحی مخمخیا فوجا و حی بحی مخمخیا فوجی الامری بی
الای حی مهموز الفاء ناقص الای و الایان آمدن الی یائی چون
یرمی و در امر کونی ایست مزمه باشد مهموز العین مثال الکو و زده کو
کرون و آید چون عد کعد مهموز العین و لفیف مفروق الوائی عد
کرون و ای یئی چون فی یئی مهموز الفاء و لفیف مقرون الائی حی
گرفتن او حی یا حی چون طوی طوی حی مهموز الفاء و مضاعف الائمة
پیش الی کردن اتم نام چون مد مد حکم مضاعف وار و پس حکم مهموز

در بیان این باب بود المضاعف التثنيه ماضی معلوم
مذکور و اما آخر مد وصل مذکور و چون اجتماع دو حرف از یک جنس
تقیل بود اول ساکن ده در دوم او غام کروند می شود در مدون تا آخر چه
وال دوم ساکن لازم بود او غام ممکن شد ازین جهت حال خود مانند مستقیل
معلوم می یابد آن بعد از مدون تا آخر بعد در اصل مذکور و حرکت ال اول
را نقل کرده با قبل او ند اول را در دوم او غام کروند می شود در مدون
او غام ممکن و چنانچه در مدون ماضی مجهول مذکور و اما آخر مستقیل
مجهول بعد بدان بعد از مدون تا آخر امر حاضر در مفرد مذکور چهار وجه جاریست
مد مذکور و در بانی الفاطیک وجه مذکور و ایدنی مذکور و مدون و در مفرد
امر غائب خواه مذکور خواه مؤنث نیز چهار وجه است لمذکر لمذکر لمذکر و برین پس
ست حال یعنی لا تذکر لا تذکر لا تذکر و حال محمد نیز کم یذکر کم یذکر کم یذکر
و مضاعف از سه باب اصول این است اول فعل ناقص چنانکه گذشت
دوم فعل تفعیل چون تبریر تبریر یا فوبار الامر منه تبریر امر
سوم فعل تفعیل چون فرغ فرغ و در امراضات وی ازین
و دو باب سه وجه جارزست زیرا که ضمیه از برای موقوفت عین مستقر

[illegible][illegible]

شود چون گناشته و قلامه و قرصه بدانکه از مزید تلافی و ربا
 مجر و مزیدیه مصدری و اسم مکان اسم زمان بر وزن اسم مفعول
 آن باب بود چون گرم و مدحرج و مشدحرج بدانکه فعل تفعیل و
 مشروط است با آنکه عین فعل او و باللام فعل او حرفی از حروف طوایف
 و آن شش حروف است ه و ث و ح و خ و عین و غین و در مثال این
 باب چون صغ یصغ و او در استقبال معلوم بنفیا و زیر که در اصل یصغ
 بوده است چنانکه در تعید بعد کسره ضا در الفتحه بدل کرده اند بحجت
 موافقت حرف طین بخلاف جل و یجل که و او بانی مانده بر حال خود
 باب افعال صحیح ماضی اکرم اگر یا اگر مواتا آخر مستقبل کرم
 نگریان نگریمن تا آخر اصل کرم یا کرم بوده است چون و اکرم که و
 اصل اکرم بود و و همزه جمع شد ندکی را بحجت گرامی انداختند و
 در باقی الفاظ نیز افتاد بحجت موافقت اکرم امر حاضر را از قبل
 مخاطب گیرند و گویند اکرم اگر یا اگر مواتا آخر و این همزه قطعی است
 چنان با قبل خود وصل شود ساقط نگردد و چون فا کرم و ثم اکرم
 نون ثقیله و خفیفه بران قیاس که درسته شد به اسم فاعل

[illegible]

لَمْ يَلَهُمْ مِصْصَاعُ الْاِحْبَابِ دُوسْتِ دَشْتَنِ اَحَبُّ حُبِّ
 اَحْبَاباً اَلْحُبُّ اَحَبُّ اَلْاَحْرَابِ اَحَبُّ حُبِّ لَمْ يَلَهُمْ
 اَلْحُبُّ لَمْ يَلَهُمْ مَهْمُزُ الْاَلِفِ الْاِيْمَانُ كَرِيْدُنْ اَمِنْ يَوْمِنْ اِيْمَاناً
 و بجزه جمع شدند اول تسو ثانی ساکن واجب شد قلب دوم
 بیا و د ا م ن ب ا ل ف و ق و ا و م ن ا و چنانکه در ما تقدم معلوم شد و
 در یومین مؤمن قلب همزه بوا و ج ا ر ن س ت واجب بالتفخیر این
 برای تکثیر باشد چون طُفْتُ طُفْتُ فَتَحَ الْبَابِ فَتَحَ الْاَبْوَابَ اَلْبَابُ
 مَوْتِ الْمَالِ اَز برای مبالغه باشد چون صَرَخَ بُوید اشد و صَرَخَ
 بُوید اشد و اَز برای تعدیه بود چون فَرَحَ زید و فَرَحَتْ و اَز برای نسبت نیز باشد
 چون فَسَقْتُ اُمی نَسَبْتُ اِلَى الْفَسَقِ كَفَرْتُ اُمی نَسَبْتُ اِلَى الْكُفْرِ و مصدر این باب
 بَرَزَن تَفْعِلْ اید غالباً و فعلاً چون اَبَا و تَفَعَّلَتْ چون تَصَرَّعَتْ و فعلاً چون
 سَلَاماً و كَلَاماً نیز آید صحیح و مثال اِجُوف و مضاعف این باب یک قسماً
 یَدِ چون كُفَّ و وَصَدَ و قَوْلُ حُبِّ و ناقص یائین شئی شئی تَنْبِيْهُ الْعَيْنِ
 تِلْكَ الْاَشْئَانِ و مصدر ناقص یائی این باب اِثْمَارُ و زَنْ تَفْعِلْ آید و
 ه باشد که بر وزن تفعیل آید از جهت ضرورت شعر چون

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تفاوت است ماضی مجهول حقیقت در اصل اجتناب کسر و
 را با قبل دادند بعد سلب حرکت را قبل و او باشد اجوف
 یا ای الاختیار برگزیدن ماضی اختار سقیمل مختار اختار
 در اصل اختیر بود یا الف شد ماضی مجهول اختیر در اصل اختیر
 بود کسر بر یا قلیل بود با قبل دادند بعد از سلب حرکت را قبل اختیر
 شد ناقص یا ای الاختیار برگزیدن ماضی مختیر اختیر مختیر
 اجتناب لا حقیقت مضاعف لا میثدا و کشیدن است میثدا استدا
 فهو ممتد اسم فاعل و اسم مفعول کسان است لیکن اصل
 اسم فاعل ممتد و اصل اسم مفعول ممتد و امر حاضر
 است میثدا استدا و نهی لا است لا میثدا لا میثدا و باب انفعال
 این باب استعد نباشد و مطاع فعل باشد چون کسبه فاکسره
 و شاید که مطاع فعل باشد چون از رجمه فارجع اجوف
 و ادبی الاضیاء و ام شدن الضیاء و انقیاد و انقیاد و انقیاد
 ماضی مجهول انقیاد انقیاد و کسر بر و او قبل

ناقصه و اوستی الّا استخبر خیمه زدن استخبر استخبر
 استخبر استخبر امر استخبر بنی لا استخبر لقیف
 مقرون الّا استخبر بشرم و استخبر استخبر استخبر
 استخبر فو استخبر و استخبر امر استخبر بنی لا استخبر و شاید
 که کوید استخبر استخبر استخبر فو استخبر استخبر لا استخبر
 و در حقی جائزست که ادا عام کند و کوید حقی استخبر
 لقیف مقرون استخبر استخبر استخبر استخبر
 استخبر لا استخبر مضاعف الّا استخبر تمام
 شدن را استخبر استخبر استخبر استخبر استخبر استخبر
 استخبر بنی لا استخبر لا استخبر استخبر برین قیاس استخبر
 غائب بنی غائب و مجد باب تفعل و این باب اکثر
 مطاوع فعل باشد چون قطع قطع و معنی تکلف و تشبیه
 آید چون حکم و تزیین و معنی مهلت آید چون مجروح زید چون
 در مستقبل باب تفعل و تفاعل و دو تا جمع شود جائز
 باشد که یکی را بیندازند چون تزیین المبتلا لکله

ترا و عن کفهم ناقص یا لی الکنی آرزو خواست
 مثنی مثنی مثنیا اصل مصدر مثنیا بود ضمیه را به جهت
 یا کسره بدل کرد از اسم فاعل مثنی اسم مفعول
 مثنی امر حاضر مثنی لائن بحذف یک تا
 مضاعف تَجَبَّ تَجَبَّ تَجَبَّ تَجَبَّ تَجَبَّ
 لا تَجَبَّ بر قیاس صحیح باب تفاعل اصل
 این باب آنست که میان مقعد و یا شد چنانکه
 باب مفاعله لیکن مجموع ازجا فاعل باشد بحسب صورت
 چون تَضَارَبَ رَیْدُو عَمْرُو در مفاعله کی بحسب رفاعل
 دیگر مفعول چنانکه گفته شد و شاید که معنی اظهار خیری باشد
 که اخیر نباشد چون تَجَالَّ تَمَارَضَ بمعنی فَعَلَ آید چون
 سَاقَطَ بمعنی اسقط قال الله تعالی سَاقَطَ عَلَیْکَ رُطْبُکَ
 جَنَّا اِی سَاقَطَ ناقص و اوی التَّصَابُی عشق باز
 کردن تصابی تصابی تصابیا غنمه در مصدر کسره
 بدل شد چنانکه در باب فاعل اسم مفعول

[illegible]

باب اول در بیان ماضی و آن ماضی است که در زمان گذشته واقع شده است
 و آن را ماضی می گویند و در این باب ماضی را در سه وجه بیان می کنند
 اول ماضی در زمان گذشته و آن را ماضی می گویند و در این باب ماضی را در سه وجه بیان می کنند
 دوم ماضی در زمان حال و آن را ماضی می گویند و در این باب ماضی را در سه وجه بیان می کنند
 سوم ماضی در زمان آینده و آن را ماضی می گویند و در این باب ماضی را در سه وجه بیان می کنند

ماضی در زمان گذشته
 ماضی در زمان حال
 ماضی در زمان آینده
 ماضی در زمان گذشته
 ماضی در زمان حال
 ماضی در زمان آینده
 ماضی در زمان گذشته
 ماضی در زمان حال
 ماضی در زمان آینده
 ماضی در زمان گذشته
 ماضی در زمان حال
 ماضی در زمان آینده

ماضی در زمان گذشته
 ماضی در زمان حال
 ماضی در زمان آینده

شماره ۱۰

۲۹۲۳۲۵

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

۸۷۳۳

شماره ۱۴۰
۸۶۲۳ ۲۹۲۶۵

شماره ۱۴۰
۸۶۲۳ ۲۹۲۶۵

No.

مرفی